

سیمای یک مترجم (۲)

مارگارت سه‌یرز پدن: دفتری گشوده از فرهنگ اسپانیولی

ماریا دل مارگراندیو

ترجمه علیرضا اکبری

مارگارت سه‌یرز پدن بیش از ۴۵ کتاب از نویسندگان مشهور آمریکای لاتین از جمله ایزابل آئنده، کارلوس فونتنس، ماریو بارگاس یوسا، پابلو نرودا و اکتاویو پاز به انگلیسی ترجمه کرده است. وی که با درجه ممتاز در ادبیات اسپانیولی از دانشگاه میسوری بازنشسته شده، تعداد زیادی جایزه و عناوین افتخاری دریافت کرده است که از آن جمله می‌توان به جایزه گرگوری کولوباکاس از سوی انجمن جهانی قلم (PEN) اشاره کرد. در سال ۱۹۹۸ نمایشگاه بین‌المللی کتاب گوادالاخارا، انجمن مترجمان ادبی آمریکا (ALTA) و دانشگاه گوادالاخارا با برگزاری بزرگداشتی برای او از یک عمر فعالیت درخشان او در زمینه ترجمه سپاسگزاری کردند. پدن در سال ۲۰۰۱ به عضویت افتخاری جامعه اسپانیولی آمریکا درآمد.

با یک نگاه به در و دیوار خانه‌اش می‌توان به دو عشق ابدی او یعنی ادبیات و هنر اسپانیولی پی برد. انبوه کتابهای پراکنده در میان قفسه‌ها و روی زمین از عشق او به ادبیات حکایت دارند.

پرتره‌های متعدد از زنان بومی که به دیوارها آویخته شده‌اند و دلمشغولی وصف ناشدنی او با شمایل‌های مسیح بر صلیب، گویای جذبه‌ای است که مکزیک برای او دارد.

سه‌یرز پدن می‌گوید: "من آدم چندان مذهبی نیستم، اما جمع کردن صلیب را خیلی دوست دارم. این شوق غریبی است که نمی‌توانم آن را با کلمات بیان کنم. من آدم معتقدی هستم ولی به کلیسا نمی‌روم، اینکار خیلی اسپانیولی است." سه‌یرز پدن این دو رکن اصلی زندگی‌اش یعنی کتاب و فرهنگ لاتین را با سومین عشق‌اش که ترجمه است به هم پیوند زده است. به

راستی از سر اتفاق پدن به مترجم آثار مشهورترین نویسندگان آمریکای لاتین مانند کارلوس فونتنس، اکتاویوپاز و ایزابل آئنده تبدیل شده است. سه‌یرز پدن همچون خانه‌اش دفتری گشوده از فرهنگ اسپانیولی است.

او در کلمبیا گوشه خلوتی دارد که برای ترجمه به آن پناه می‌برد. دفترش مرکز فرماندهی اوست. در طبقه بالای آن، که یک اتاق بزرگ پر نور با دیوارهایی به رنگ سفید و پنجره‌های عریض است، می‌توان سه‌یرز پدن را یافت. فرهنگ‌های حجیم و کوهی از کاغذ نشانه‌های بارز کارکردن‌اش هستند. در میان آنها آخرین ترجمه‌های او هم به چشم می‌خورند:

Portrait in Sepin اثر ایزابل آئنده و The Spherical Chart آخرین کتاب آرتورو پرز ریرته یکی از مشهورترین نویسندگان و روزنامه‌نگاران اسپانیایی. این کتابها آماده ویرایش هستند. تنها همدم سه‌یرز پدن در طول کار طاقت فرسایش کامپیوتر شخصی اوست که در ساعات طولانی ترجمه آثار ادبی به نوعی با آن گفتگو می‌کند.

«ترجمه کاری است که واقعاً باید در خلوت صورت گیرد، اما حقیقت اینست که من عاشق ترجمه هستم. اگر اینطور نبود، اینهمه سال آنرا ادامه نمی‌دادم. ترجمه نوعی کار مداوم و یادگیری پیوسته است. دائمی است به این خاطر که به‌طور متوسط روزی ۸ ساعت کار می‌کنم. کار به قدری سنگین است که حین ترجمه گاهی نیاز پیدا می‌کنم کار را تعطیل کنم و برای استراحت به بالکن بروم یا روی مبل دراز بکشم.

مانند بیشتر هنرمندان سه‌یرز پدن هم آهنگان و محافظانی دارد که مراقب او هستند. دو عکس یکی متعلق به مادر بزرگش و دیگری متعلق به همسر مرحومش بالای یک مبل کوچک در دفترش خودنمایی می‌کنند. این دو نفر بر زندگی و مسیر حرفه‌ای او تأثیر به‌سزایی داشته‌اند. بخصوص همسرش که همیشه در ترجمه‌هایش کمک حال او بود.

"کاملاً اتفاقی مترجم شدم. مثل خیلی کارهای دیگر که اتفاقی پیش می‌آید. برای نوشتن پایان‌نامه دکترایم که در مورد یک نویسنده مکزیکی به نام امیلیو کارا بایبدو بود تحقیق می‌کردم. باید یکی از رمان‌های کوتاه او به نام "El Norte" را می‌خواندم. به همسرم گفتم: حیف که نمی‌توانی این کتاب را بخوانی چون معرکه است. او گفت: چرا ترجمه‌اش نمی‌کنی؟ با خودم گفتم: چه فکر خوبی. بنابراین با وجود اینکه استاد رشته ادبیات در دانشگاه میسوری بودم قدم به دنیای ترجمه گذاشتم. در آن زمان کلاسی برای آموزش ترجمه وجود نداشت. بنابراین مجبور بودم کاملاً خودجوش و بدون هرگونه آموزش رسمی کار ترجمه را شروع

کنم. اما دست کم می‌توانستم امیدوار باشم که یک متخصص ادبیات در خانه دارم. منظورم شوهرم است که در دانشگاه میسوری نگارش خلاق درس می‌داد.

روی میز دفتر او تعداد زیادی فرهنگ اصطلاحات و سنت‌های اسپانیولی قرار دارد. با اینحال او معتقد است که فرهنگ لغت گاه به بزرگترین دشمنش تبدیل می‌شود.

"ترجمه از آن جهت یک نوع یادگیری پیوسته است که کسی ادبیات را لغت به لغت ترجمه نمی‌کند. فرهنگ لغت در واقع می‌تواند نقش یک خائن را ایفا نماید که معنی لغات را به کلی تحریف می‌کند. گاهی اوقات دستیابی به ترجمه دقیق غیرممکن می‌شود و اینجاست که من خلاقیت خودم را به کار می‌اندازم و شروع می‌کنم به خنق کردن کسانی هستند که شعر می‌گویند و همینطور نویسندگانی که رمان می‌نویسند. من ترجمه «می‌نویسم»."

در اتاق پذیرایی، قفسه‌ای دارد که تمام ترجمه‌هایش را که بالغ بر ۴۵ عنوان می‌شوند در آن قرار داده است. ایزابل آئنده نویسنده محبوبش است و بالاتر از این او را دوست خود می‌داند. در این اتاق عکسی از آئنده به همراه همسرش روی یک میز قرار دارد. در اتاق خوابش نیز گردنبندی دارد که آئنده خود آنرا ساخته است.

"رابطه ما در آغاز یعنی زمانی که ویراستار آئنده از من خواست دومین رمان او/ز عشق و سایه‌ها را ترجمه کنم، رابطه‌ای صرفاً کاری بود، اما از آن به بعد روز به روز دوستی ما را مستحکم‌تر کرده‌ام. البته من با همه نویسنده‌ها چنین رابطه‌ای ندارم. در بسیاری موارد رابطه مستقیمی با نویسنده ندارم و ویراستار برای سفارش ترجمه با من تماس می‌گیرد. گاهی اوقات هم شخصاً تصمیم به ترجمه کتابی می‌گیرم. معمولاً تماس داشتن با مؤلف اثر بسیار مفید است اما بعضی وقتها آنها بیش از آنکه کمک حال شما باشند برایشان مشکل‌ساز می‌شوند. این مسئله به‌ویژه در مورد نویسندگانی پیش می‌آید که خیال می‌کنند به انگلیسی تسلط دارند و شروع به اظهار نظر در مورد چگونگی نسخه انگلیسی می‌کنند. اما مشکل اینجاست که آنها دائم به فرهنگ لغت رجوع می‌کنند که من هیچ علاقه‌ای به آن ندارم."

سه‌پرز بدن از هر چیزی که لاتینی است، از جادوی سرزمین‌های آمریکای لاتین و از موسیقی زبانهای این قاره بسیار لذت می‌برد: "نمی‌توانم بگویم چقدر به آمریکای لاتین یا به زبان اسپانیایی علاقه‌مندم. من انعطاف‌پذیری این زبان را که سرشار از لایه‌های مختلف معنایی است دوست دارم. زبان اسپانیایی همیشه مرا یاد مکانهای غریب و دل‌انگیز و اسرارآمیز می‌اندازد. به نظرم زیباترین و مهم‌ترین چیز درباره زبان اینست که زبان پللی است میان فرهنگ‌ها، در مورد

شخص خودم باید بگویم که با ترجمه هر کتاب بیشتر به فرهنگ اسپانیولی نزدیک می‌شوم." ادبیات و فرهنگ اسپانیولی همواره کمک حال مارگارت سه‌یرز بدن بوده‌اند. ترجمه همیشه همچون رابطی خاص بوده است میان او و دو دسته از مردمانی که او به هر دوی آنها تعلق دارد. ساکنان آمریکای شمالی و مردم آمریکای لاتین. ترجمه نوعی جادو و راز برای خانه او در کلمبیا به ارمغان آورده است که تنها از ادبیات سرچشمه نمی‌گیرد بلکه به کل فرهنگ آمریکای لاتین برمی‌گردد.